

۲۹۶ - ای اسیر غل و زنجیر فی سبیل الله در سحرگاهان که قلب فارغ و جان شائق و لسان ناطق و روح متضرع و فؤاد مبتهل و نفحات ملکوت ابھی متضوع بیاد تو افتم و بذکر و فکر تو پردازم چون تصور اغلال بر آن گردن ضعیف و نحیف کنم سیل سرشک برخیزد و چون تخطر کند و وثیق بر آن پای شریف نمایم آتش احزان شرر انگیزد و چون محل تنگ و تاریک بخاطر آید فغان از دل و جان برآید و چون بحقیقت نگرم آن سلاسل را رسائل ملکوت اعلی یابم و آن طوق حدید را شوق جدید افق ابھی بینم و آن کند و زنجیر را خلاخل جواهر بی نظیر مشاهده کنم هیچ میدانی که بچه افسری سرافرازی و بچه موهبتی دمساز؟ در بلا شریک و سهیم جمال مبین شدی و در حبس انیس رب قدیم آن زندان وقتی مسکن و سجن جمال رحمن بود و آن محل مکان ملیک لامکان علی العجاله تو باین الطاف و عنایت مخصوصی و ما مهجور و مأیوس طوبی لک من هذا الفضل المبین بشری لک من هذا الجود العظیم و فرحا لک من هذا الفوز الکبیر و سرورا لک من هذا العرس الباهر الکریم